



نقطه کور ناتو سر نوشت جنگ بعدی را تعیین می کند

جنگ در اوکراین جبهه حیاتی را آشکار کرده که مدت‌هاست از سوی ارتش‌های کشورهای غربی نادیده گرفته شده بود: جنگ الکترومغناطیسی یا EW. کنترل بر این فضای نبرد نامرئی، جایی که ارتباطات مختل شده، پهپادها کور شده‌اند و سلاح‌های دقیق از مسیر مورد نظر خارج شده‌اند. روسیه این موضوع را زودتر از ناتو درک کرد و از EW برای ایزوله کردن یگان‌های اوکراینی، ایجاد اختلال در شبکه‌های فرماندهی و خنثی‌سازی سیستم‌های غربی استفاده کرد. اوکراین خود را با این مهارت وفق داد اما آنچه را که ناتو باید در آموزش یاد می‌گرفت، اوکراین در نبرد یاد می‌گیرد. پس از دهه‌ها تمرکز بر مقابله با شورش، اتلاف ناتو حالا با خطر رویارویی توان‌ترین دشمن خود بدون هیچ تسلطی بر تعریف دامنه جنگ مدرن روبرو شده است. این برای این نیست که بگوییم EW پدیده‌ای جدید است. جنگ طیف الکترومغناطیسی یا EMS از اوایل سال‌های ۱۹۰۰ و تولد سیگنال‌های اطلاعاتی SIGINT عنصری از جنگ بوده است؛ زمانی که رهگیری امواج رادیویی نیروی دریایی به امپراتوری ژاپن کمک کرد تا روسیه تزاری را در سال ۱۹۰۵ شکست دهد. EMS به‌تدریج به‌روش‌های مختلف مورد استفاده ابزاری قرار گرفت: از طریق رادار و رهگیری و شکستن رمز انیگما در جنگ جهانی دوم، پارتیزت پخش رادیویی در دوران جنگ سرد، سیستم‌های هدایت در جنگ یوم کیپور و پارتیزت جی‌بی‌اس در جنگ خلیج فارس. اما به‌رغم اکتشافات دوره‌ای از روش‌های جدید و متفاوت برای استفاده از EWT، ارتش‌های غربی در جنگ‌های افغانستان و عراق به عنوان بخشی از چرخشی بزرگتر از جنگ‌های کشور به کشور به سمت مبارزه با شورش چنین فناوری‌هایی‌را از اولویت‌بندی خارج کردند.

در طول پنج سال گذشته، جنگ الکترومغناطیسی به‌دلیل نقش حیاتی‌اش در درگیری‌های اخیر مانند جنگ دوم قره‌باغ، جنگ در اوکراین، جنگ در غزه، دریای سرخ و ایران اهمیت دوباره‌ای پیدا کرده است. جنگ الکترومغناطیسی مدرن چیزی بیش از پارتیزت‌های ساده است: می‌تواند فرماندهی و کنترل را تضعیف کند، در جی‌پی‌اس و هدف‌گیری اختلال ایجاد کند، ارتباطات را رهگیری و جعل کند و به‌نوبه خود از حملات مشابه جلوگیری کند. تسط بر EMS که هم‌اکنون برای ارتش‌های دیجیتالی برای اینکه زیر آتش عملکرد موثری داشته باشند به حسگرها، ماهواره‌ها و سیستم‌های شبکه‌ای وابسته‌است، امری حیاتی است.

بر خلاف غرب، روسیه پساشوروی در سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ از جنگ الکترومغناطیسی روی برنگرداند. بلکه آن را توسعه داده و همچنان به توسعه برخی از پیشرفته‌ترین قابلیت‌های EW در جهان ادامه می‌دهد. امروز روسیه دست‌کم ۱۴ واحد نظامی EW و بیش از ۴۰۰ سایت راداری دارد که در سراسر اراضی خود و متحدانش پخش شده‌اند. این کشور دارای تجهیزات جنگ الکترومغناطیسی تاکتیکی متحرک، مانند سیستم‌های کارسوخا-۴ و مسکو-۱، پارتیزت‌های زمینی با برد ۳۰۰ کیلومتری مانند Murmansk-BN (از نظر تئوری می‌تواند ارتباطات رادیویی با فرکانس بالا را محدود کند)، پارتیزت‌اندازهای رادار هوایی مانند Divnomorye، پارتیزت‌اندازهای رادار موشکی زمین به هوا مانند AMTPR-Mi-۱ نصب‌شده روی هلیکوپتر است. EW عمیقاً در تشکیلات و دکترین نظامی روسیه ریشه دوانده است.

استراتژی مورد علاقه روسیه در اوکراین، استفاده از جنگ الکترومغناطیسی برای پیدا کردن و ایزوله کردن مواضع اوکراینی‌ها پیش از بمباران آنها با آتش توپخانه است. روسیه همچنین از جنگ الکترومغناطیسی برای تضعیف ارتباطات اوکراینی‌ها، پارتیزت در جی‌پی‌اس، رادارها یا زیرسیستم‌های پهپادهای اوکراینی، یا در واقع از کار انداختن کامل آنها، استفاده می‌کند. اوکراین به‌ویژه از سال ۲۰۲۲، راه‌هایی برای دفاع از خود در برابر جنگ الکترومغناطیسی روسیه و استفاده تهاجمی از سیستم‌های جنگ الکترومغناطیسی، با ناووری سریع در هر دو طرف برای رسیدن به برتری استفاده کرده است.

زرادخانه بزرگ و پیشرفته جنگ الکترومغناطیسی در تضاد کامل با قابلیت‌های الکترومغناطیسی ناتو قرار دارد. تحت سیاست دفاع یکپار چه موشکی و هوایی ناتو، این ائتلاف می‌تواند از عملیات‌های EW در دوران صلح استفاده کند. با این حال این استفاده تابع قوانین بین‌المللی است و نیاز به تاییدیه سیاسی دارد. در عمل این امر فعالیت را به تمرین‌ها، شبیه‌سازی‌ها و آزمایش‌ها محدود می‌کند و تجربه بسیار کمی را برای نیروهای ناتو ارائه می‌دهد.



یاسمن طاهریان

خبرنگار گروه بین‌الملل

در نظام سیاسی جهان تغییر بنیادی رخ داده است. در برخی از کشورهای جهان مثل روسیه، ترکیه و مصر انتخاباتی صورتی برگزار می‌شود که انگار فقط برای تمدید دوران تصدی فردی مستبد به‌عنوان رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر است. در اروپا جنبش‌های ملی‌گرای افراطی از موانع عبور کرده‌اند، با تغییر مفاهیم مباحثه سیاسی جایگاهی برای خود در مجلس قانون‌گذاری پیدا کرده‌اند و بخش بزرگتری از قدرت را تصاحب کرده‌اند. در آمریکا، رئیس‌جمهوری روی کار است که آشکارا ارکان دموکراسی را تحقیر می‌کند. در آلمان حزب پوپولیستی و ضدمهاجر «آلترناتیو برای آلمان» در انتخابات فدرال سال گذشته در جایگاه دوم قرار گرفت و نگرانی خیلی‌ها از آن است که این کشور دوباره به دوران نازیسم بازگردد. در فرانسه حزب راست افراطی «اجتماع ملی» به‌رهبری مارین لوپن، توانست در رقابت انتخاباتی ۲۰۲۲ رقیب اصلی امانوئل مکرون شود. اخیراً در مجلس ملی فرانسه بحث و جدلی درمورد مهاجرت به‌راه افتاده که بخشی از تلاش دولت برای پاسخ‌گویی به نگرانی رای‌دهندگان و تجمعات اعتراضی آنها است. در تابستان امسال ۴هزار نیروی پلیس و سرباز به ایستگاه‌های مترو در شهرهایی مانند پاریس، لئون و مarseis اعزام شدند و مأموریت داشتند تا در میان مردم بچرخند، تعدادی را اکتار بکشند، مدارک عده‌ای را بررسی کنند، به بر‌خی دست‌بند بزنند. در این مسیر، صدای وزیر کشور پیشین فرانسه شنیده می‌شود که به مهاجران غیرقانونی می‌گفت: «به فرانسه نیایید!» شاید کمتر کسی باور کند فرانسه که زادگاه «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» است و پشت شعار «آزادی، برابری و برادری» صف کشیده بود، روزی هزاران نیروی پلیس را برای جمع‌آوری مهاجران به ایستگاه‌های مترو اعزام کند. در واقع فرانسه هم همانند آمریکا به عملیات‌های نظامی در شهرهای داخلی در بر‌خود با غیرنظامیان روی آورده است. همانگونه که از صحبت‌های اخیر جی‌دی‌ونس هنگام دریافت جایزه فلان مشخص است، در کشورهای غربی نوعی نگرانی از موج مهاجرت به‌وجود آمده مبنی بر اینکه با هجوم مهاجران چه بلایی بر سر فرهنگ کشورشان خواهد آمد. آیا آمریکا باز هم آمریکا باقی می‌ماند؟ در ایتالیا هم دولت راست افراطی با وعده توقف قایق‌های مهاجران روی کار است. پیام تمام این کشورها واحد است: «اینها جایی برای مهاجران نیست.»

فرید زکریا، مجری برنامه «فرید زکریا جی‌پی‌اس» در شبکه خبری سی‌ان‌ان در کتاب جدید خود با عنوان «عصر انقلاب: پیشرفت و جهش به عقب از ۱۶۰۰ تا امروز» به انقلاب‌های جهان از قرن هفدهم تاکنون پرداخته است. مبنای کتاب زکریا مکالمه‌ای است که زمانی در شهر رم ایتالیا با استیو بنن داشته. بنن استراتژیست سیاسی است که در هفت ماه اول دولت اول ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ و پیش از آنکه از کاخ سفید اخراج شود به‌عنوان استراتژیست ارشد خدمت کرد. در این مکالمه استیو بنن از جورج سوروس، سرمایه‌گذار و کنشگر سیاسی مجارستانی-آمریکایی نقل‌قول می‌کند که می‌گوید: «مادر دوران انقلابی زندگی می‌کنیم.» می‌توان گفت فرید زکریا هم در سراسر این کتاب با این گفته سوروس موافق است.

زکریا در گفت‌وگو با غزا کلاین، ستون‌نویس و مجری پادکست در نیویورک تایمز می‌گوید: «فکر کردن درباره این کتاب را با حزب تی‌پاری در سال ۲۰۱۱-۲۰۱۲ آغاز کردم.» او می‌گوید: «دلیل آن هم این بود که تی‌پارتی نماینده نوعی یاغی‌گری غیر معمول از دل حزب جمهوری خواه بود.» حزب تی‌پارتی از فوریه سال ۲۰۰۹ فعالیت خود را آغاز کرد. این حزب عمدتاً متشکل از مردان سفیدپوست و محافظه‌کارتر از جمهوری خواهان و با برگزاری تجمعات اعتراضی مکرر کم‌کم توانست یک جنبش اجتماعی را تشکیل دهد. به گفته زکریا، حزب جمهوری خواه پیشتر حزب سلسله‌مراتبی حوصله‌سبری بود که با بزرگان این حزب پیش می‌رفت و حامیان آن هر کاری که دستور می‌گرفتند انجام می‌دادند. اما دموکرات‌ها شیوه متفاوت‌تری داشتند. آنها باید فردی را که به‌عنوان نامزد ریاست‌جمهوری انتخاب می‌کردند، دوست می‌داشتند که از میان نمونه‌های باز آن می‌توان به جان اف کندی، بیل کلینتون و باراک اوباما اشاره کرد اما جمهوری خواهان از استانداردهای تعیین‌شده تبعیت می‌کردند. زکریا می‌گوید: «حزب جمهوری خواه ۵ بار ریچارد نیکسون را نامزد کرد. شاید مجموع تعداد نامزدی‌های بوش پدر و پسر هم ۵بار باشد.» هر چه بیشتر به طغیان‌گری‌های داخل حزب جمهوری خواه نگاه کنید متوجه می‌شوید نگرانی اصلی حزب تی‌پارتی مثل حزب جمهوری خواه، اقتصاد و توازن بودجه و کاهش کسری بودجه نبود. بلکه مسائل فرهنگی، مهاجرت و مسائل جنسیتی بود. در واقع چندفرهنگ‌گرایی بود که حالا به آن «ووک» گفته می‌شود. بنابراین به گفته زکریا از همان زمان تغییراتی در سیاست آغاز شد که در آن مباحثه چپ‌ها و راست‌ها بر سر اقتصاد به جهانی دیگر و عصری جدید با مجموعه‌ای از تفاوت‌ها میان این دو وارد شد.

▼ **چرخش حامیان چپ‌گرایان از طبقه کارگر به ثروتمندان**
در ۳۰ یا ۴۰ سال گذشته تغییراتی در رفتار رای‌دهندگان رخ داده است، رای به یک نامزد صرفاً از دلایل اقتصادی به هویت فرهنگی جنسیتی و نژادی تغییر کرده است. اگر به ۴۰-۵۰ سال گذشته نگاهی بیاندازیم شاید بتوانیم بگوییم که رای‌دهندگان بر اساس میزان درآمد خود طبقه‌بندی می‌شدند؛ افرادی که از طبقه متوسط یا کارمند اداری بودند و افرادی که درآمدی کمتر از



ترامپ هوش سیاسی بالایی دارد. او می‌داند چه کار باید بکند. «این امر به رای‌دهندگان می‌گوید مسئله‌ای وجود دارد که از دست شما در رفته است. به‌نظر من یک برداشت کاملاً مادی‌گرایانه از سیاست وجود دارد که شما در واقع احزابی که در حال به احزاب طبقه‌تحصیل کرده امروز تبدیل شده‌اند، به احزاب تئولبرالی تبدیل شده‌اند که دیگر به چالش‌های طبقاتی نمی‌پردازند و این حالا دونالد ترامپ است که توانست رای‌دهندگانی را به خود جلب کند که درآمدی کمتر از ۵۰هزار دلار در سال دارند

متوسط داشتند و از طبقه کارگر بودند.

در آن دوران طبقه کارگر عموماً به چپ‌گرایان رای می‌داد و کارمندان به راست‌گرایان. این امر فقط به ایالات متحده محدود نمی‌شد. در اروپا هم همین شکاف بین محافظه‌کاران و کارگران دیده می‌شد. در فرانسه شکافی میان جمهوری خواهان و سوسیالیست‌ها وجود داشت اما این امر هم اکنون تغییر کرده است. امروزه در شرایطی قرار داریم که اگر درآمد افراد از متوسط بالاتر باشد احتمالاً به چپ‌گرایان حزب دموکرات رای می‌دهند و اگر میزان درآمدشان کمتر از متوسط باشد به راست‌گرایان حزب جمهوری خواه متمایل می‌شوند و دلیل آن هم به گفته زکریا این است که ارزش‌های سیاسی دیگر رویارویی چپ‌گرایان با راست‌گرایان در مورد مسائل اقتصادی نیست. زکریا این رویایی را تقابل سیستم «باز با بسته» عمدتاً در مورد مسائل فرهنگی می‌داند، اینکه آیا رای‌دهندگان با ورود مهاجران بیشتر، چندفرهنگ‌گرایی بیشتر در مقابل تجارت بیشتر یا فناوری بازتر موافق اند یا اینکه همه مسائل را بسته‌تر می‌خواهند.

نابرابری اقتصادی به‌شدت افزایش یافته است. وال استریت ژورنال اخیراً گزارش داد که بر اساس آمار بانک فدرال رزرو سنت لوئیس ارزش خالص دارایی خانوارهای پردرآمد در آمریکا که ۱/۰ درصد از کل جامعه را تشکیل می‌دهند در سه‌ماهه دوم امسال به ۲/۳ هزار میلیارد دلار رسیده در صورتی که یک دهه پیش ۱/۷ هزار میلیارد بوده است. این در حالی است که ارزش دارایی‌های ۵۰درصد کم‌درآمد از ۹۰۰ میلیارد در یک دهه گذشته به ۲/۴ هزار میلیارد دلار رسیده است. این نابرابری فراینده اقتصادی به‌حدی است که از قدرت درک مردم خارج است. در واقع سیاست‌مالیاتی برای وکیلی که ۴ میلیون دلار در سال درآمد دارد با میلیاردرهای فناوری که سالیانه یک میلیارد دلار درآمد دارند یکسان است. در واقع قوانین مالیاتی به نفع فردی است که ارزش دارایی‌اش ۲۵ میلیارد دلار است، درآمد سالیانه ندارد و از طریق سود سرمایه یا قرض گرفتن در برابر سهامش می‌گذراند منجر به انباشت ثروت می‌شود و تاکنون هیچ راه حلی برای آن پیدا نشده است و کسی که ۴۰۰ میلیون دلار درآمد دارد و کسی که ۴ میلیون دلار درآمد دارد، هر دو به‌میزان یکسان مالیات پرداخت می‌کنند. در کشوری مثل سوئد، نابرابری بزرگی از نظر درآمد در میان مردم وجود ندارد. میزان مالیات بسیار بالا است اما بخش بزرگی از آن دوباره توزیع می‌شود. در سوئد ظهور بزرگی از پوپولیسم راست‌گرایان دیده می‌شود که عمدتاً بر اساس فرهنگ و مهاجرت است. به گفته زکریا شاید بتوان گفت که آمریکا باید از صنایع تولیدی خود بیشتر محافظت کند. اما آلمان هم از بخش تولید خود به‌شدت محافظت می‌کند و حالا دومین حزب بزرگ در آلمان یک حزب پوپولیستی راست‌گراست که محرک آن مسائل فرهنگی است. شاید بتوان گفت که مردم باید تضمین‌های بزرگتری داشته باشند اما فرانسه بیشتر از هر کشور دیگری تضمین می‌دهد. درصدی که دولت فرانسه از تولید ناخالص داخلی دارد از هر

کشور غربی دیگری بیشتر است اما به گفته زکریا اگر همین فردا در فرانسه انتخابات برگزار شود، مارین لوپن رئیس‌جمهور بعدی فرانسه خواهد بود. بنابراین نکته زکریا اینجاست که در عصری که مازندگی می‌کنیم این نابرابری اقتصادی اضطراب و خشم بزرگی ایجاد می‌کند و از طریق نارضایتی‌های فرهنگی هدایت می‌شوند و مصداق آن را در مهاجرت می‌توان دید که باعث شد ترامپ در انتخابات ریاست‌جمهوری برای بار اول و بار دوم رای آورد. زکریا می‌گوید: «ترامپ هوش سیاسی بالایی دارد. او می‌داند چه کار باید بکند.» این امر به رای‌دهندگان می‌گوید مسئله‌ای وجود دارد که از دست شما در رفته است. «به‌نظر من یک برداشت کاملاً مادی‌گرایانه از سیاست وجود دارد که شهامتی برای مقابله با آن وجود ندارد.» در واقع احزابی که حامیانی در میان طبقه کارگر داشتند و حالا به احزاب طبقه‌تحصیل کرده امروز تبدیل شده‌اند، به احزاب تئولبرالی تبدیل شده‌اند که دیگر به چالش‌های طبقاتی نمی‌پردازند و این حالا دونالد ترامپ است که توانست رای‌دهندگانی را به خود جلب کند که درآمدی کمتر از ۵۰هزار دلار در سال دارند.

کشورهای دیگر ساختارهای مالیاتی و اقتصادی متفاوتی دارند اما در یک موضوع با یکدیگر اشتراک دارند که چپ‌گرایان این کشورها افرادی با تحصیلات عالی و معمولاً پولدارتر هستند. در فرانسه انقلاب تئولبرالی رخ ننداده است. در ایسن کشور هیچ‌وقت مارگاریت تاچر یا رونالد ریگان وجود نداشته است. در دوران ریاست‌جمهوری تاچر و ریگان فرانسوا میتران سوسیالیست رئیس‌جمهور فرانسه بود اما به‌هر حال این کشور شاید قدرتمندترین جنبش پوپولیستی راست‌گرا را دارد. بنابراین به گفته زکریا اگر فرهنگ یک مسئله است، طبقه مسئله‌ای دیگر است. چپ‌ها عمدتاً پر شده از نوعی طبقه الیت متخصص که نوع جدیدی از الیت مدیریتی، تکنوکرات‌ها و شایسته‌سالارها را تشکیل می‌دهند و این واقعیت آنها را از طبقه کارگر دور کرده است. اما دلیل آن این است که چپ‌ها دیگر درباره ارزش‌های طبقه کارگر در زمینه مسائل فرهنگی صحبت نمی‌کنند یا آن را درک نمی‌کنند.

نظرسنجی‌ها به‌وضوح نشان می‌دهند که مردم آمریکا از مواضع حزب دموکرات‌ها در مسائل اقتصادی راضی هستند. طبقه کارگر بر سر سیاست‌های اقتصادی با دموکرات‌ها مخالفتی ندارند بلکه مخالفت اصلی به سیاست‌های فرهنگی بر می‌گردد. اگر به دنبال نشانه‌ای بگردید، مهاجرت قوی‌ترین سیگنال است. در سال ۲۰۱۲، پال رایان به‌نظر می‌رسید که آینده حزب جمهوری خواه باشد. او حامی مهاجران بود. حزب جمهوری خواه تلاش می‌کرد تا موضع میانه‌ای در مورد مهاجرت داشته باشد. با اینکه مسئله مهاجرت در سراسر جهان غرب در سال ۲۰۱۶ شدت گرفت اما در آن زمان اوضاع تغییر کرده بود. در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ زمانی بود که اکثر آمریکایی‌ها تلفن هوشمند داشتند. در کتاب زکریا در دوران انقلاب‌های جهانی، یکی از

فصل جدید

بررسی افول محبوبیت در مسئله مهاجرت در آمریکا راست‌گرایان در کتان

